

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

مورد دیگری که دیروز بحث کردیم و مقداری از بحثش باقی ماند که استدراک می‌کنیم این بود که اگر در مورد آن خبر دالّ بر ثواب دلیل معتبری بر حرمت داشتیم، روایت معتبری بر حرمت داشتیم که آن روایت معتبر در حدی نبود که علم به کذب برای ما بیاورد ولی روایت معتبری است که دلالت بر حرمت می‌کند؛ در این جا گفتیم که مشمول اخبار من بلغ نیست، یکی به خاطر انصراف بود، دیگری به خاطر، و انصراف هم به آن بیانی که محقق خوئی داشتند یعنی حکومت؛ بیان دوم نقض غرض بود؛ بیان سومی هم که در نظر گرفته بودیم عرض کنیم دیروز و فراموش شد این بیان هست، مقدمتاً عرض می‌کنیم می‌دانید در باب مفهوم، مفهوم وصف، مفهوم شرط، مفهوم غایت، مفهوم لقب و امثال این‌ها، یک نظر این هست که این‌ها مفهوم دارند، مفهوم دارند به معنای این است که اگر این قید نباشد، این شرط نباشد، این غایت نباشد بالمرّه این حکم وجود ندارد؛ مثلاً گفته اکرم العالم العادل، این جا کسی که قائل به مفهوم وصف هست می‌گوید اگر عدالت نبود وجوب اکرام دیگر به هیچ وجه نیست، در هیچ فردی از افراد عالم که عادل نباشد وجوب اکرام نیست؛ سنخ حکم مرتفع هست و وجود ندارد. اما یک نظر دیگری هست و آن نظر مثل محقق خوئی قدس سره هست و مرحوم والد ما هم رضوان الله علیه همین را قائل بودند، این‌ها می‌گویند که درست است آن مفهوم وجود ندارد اما بالاخره می‌فهمیم که اگر قید نباشد یک جاهایی این حکم نیست، به نحو فی الجمله می‌فهمیم که یک جاهایی این حکم نیست ولو این جور نیست که هر جا نبود این حکم نباشد ولی یک جاهایی هم نیست؛ مثلاً اگر گفت اکرم العالم العادل، می‌گویند می‌فهمیم از این که یک جاهایی عالمی که عادل نباشد این حکم را ندارد، یک جاهایی الان و الاّ هیچ فایده‌ای برای ذکر این قید نیست. ظاهر قید احترازی است ولو فی الجمله، اگر بالجمله هم احتراز نخواهد بکند که آن بالجمله را چه کسی می‌گوید؟ آن‌هایی که می‌گویند مفهوم متعارف را دارد. اما اگر دیگر حتی فی الجمله هم از یک مواردی نخواهد احتراز بشود برای چه گفتید؟ می‌گفتید اکرم العالم، این قید عادل را برای چه آوردی؟ پس معلوم می‌شود وقتی قید عادل را می‌آورد می‌خواهد بگوید یک جاهایی این حکم نیست اگر عدالت نباشد، اگر عدالت باشد حتماً هست، اگر عدالت نباشد یک جاهایی نیست پس به نحو قضیه‌ی موجبه‌ی جزئیّه دلالت می‌کند انتفاء حکم را عند انتفاء این قید؛ کسی که می‌گوید مفهوم دارد، مفهوم مطلق دارد آن مفهومی که متعارف در اصول می‌گویند دارد می‌گوید به نحو سالبه‌ی کلیه یا به نحو موجبه‌ی کلیه می‌گوید هر جا این قید نباشد آن حکم نیست؛ اما این طائفه می‌گویند چی؟ می‌گویند نه، نمی‌گوید هر جا این قید نبود این حکم نیست، می‌گوید بعضی جاها که این قید نیست این حکم هم وجود ندارد. بر اساس این مطلب دوم در ما نحن فیه این جوری گفته می‌شود که ما در اخبار من بلغ بعض اخبارمان یک قید اضافی داشت که قبلاً هم این را عرض کرده بودیم و آن روایت اول همین باب چه بود؟ «من بلغه شیء من

الثواب علی شیء من الخیر» در سایر اخبار دارد «علی عمل، علی شیء» قید ندارد اما این جا دارد «علی شیء من الخیر»؛ اگر این مفهوم آن مفهوم متعارف را داشت و ما می‌گفتیم وصف مفهوم متعارف را دارد قهراً مفهومش چه می‌شد؟ این می‌شد که هر جا خیر نباشد این ثواب نیست، اما طبق این مبنای دوم که محقق خوئی می‌فرمایند و بعض دیگر می‌فرمایند این معنایش این می‌شود که جایی که خیر نباشد یک فی‌الجملة این حکم اعطاء ثواب وجود ندارد «لمن بلغه الثواب» یک جاهایی هست که وجود ندارد. پس بنابراین به نحو قضیه‌ی موجبه‌ی جزئیه ما از این روایت می‌فهمیم یک جاهایی هست که بلوغ ثواب هم شده بر شیء و بر عمل ولی ثواب آن ثوابی که بلوغ شده است، بالغ شده است نمی‌دهند، این را می‌فهمیم؛ این چون لسان نفی دارد پس با آن مطلقاتی که می‌گوید همه‌جا ثواب می‌دهند تعارض دارد، آن می‌گوید همه‌جا ثواب می‌دهند، این دلالت می‌کند یک‌جاهایی هست علی‌رغم این که بلوغ ثواب شده است اما ثواب داده نمی‌شود. بعد مقدمه‌ی ثانیه‌ای که به این ملزم می‌شود این است که آن‌جاهایی که با این که بلوغ ثواب شده است ثواب نمی‌دهند اگر محاسبه کنیم کجا هست؟ مسلّم جایی است که شارع خودش گفته این حرام است؛ این جایی که شارع گفته حرام است قدر مسلّم است، برای این که یا خود این اراده شده درواقع از آن جایی که فرموده است که اگر خیر نباشد ثواب ندارد یا حتماً همان‌جا هست که حرام است مقصود است یا اگر جایی دیگری فرموده باشد حتماً به اولویت این‌جا را دلالت می‌کند. اگر یک جاهایی دیگر حرام نیست بفرماید با این که بلوغ ثواب شده است من ثواب نمی‌دهم پس به طریق اولی این‌جا که حرام کرده ثواب نخواهد داد. پس بنابراین نتیجه این می‌شود که به واسطه‌ی تقییدی که از آن خبر استفاده می‌شود، از آن خبر تقیید استفاده می‌شود ما می‌گوییم اطلاعات ادله‌ی اخبار من بلغ موردی را که دلیل معتبر بر حرمت داریم شامل نمی‌شود یعنی تقیید می‌شود، اگر فی‌ذاته هم صرف‌نظر کنیم از آن انصراف، صرف‌نظر کنیم از آن نقض غرض، از آن‌ها هم صرف‌نظر بکنیم می‌گوییم در خود اخبار من بلغ مقید وجود دارد و اطلاعات که گفته است «من بلغه ثواب علی عمل» که به حسب بدو نظر انسان می‌گوید اطلاق دارد «من بلغه ثواب علی عمل» ولو آن عمل روایت معتبری گفته باشد حرام است، به حسب ظاهر آدم می‌گوید اطلاق دارد اما دست از این اطلاق باید برداریم به واسطه‌ی این که بعض اخبار من بلغ مفهوم دارد و می‌گوید آن جایی که، بعضی جاهایی که خیر نیست آن‌جا ثواب داده نمی‌شود ولو بلوغ ثواب شده باشد و قدر مسلّم از آن که دارد نفی می‌کند موردی است که خود شارع حرام کرده آن‌جا را یا دلیل اقامه‌ی حجت بر حرمتش کرده و روایت معتبره‌ای، روایتی که خودش فرموده است معتبر است بر حرمتش قائم شده است؛ بنابراین به این بیان هم ممکن است گفته بشود اخبار من بلغ شامل مورد حرمت نمی‌شود. بنابراین کسانی که این مقدار از مفهوم را برای قیود قائل هستند، احترازیت قیود را به نحو کلی قبول ندارند اما به نحو موجبه‌ی جزئیه قبول می‌کنند، آن‌ها باید در این‌جا هم می‌توانند از این راه هم استدلال کنند، بنابراین این استدلال، استدلال چه هست؟ مبنایی است؛ مبنی بر این است که کسی در باب قیود این مبنا را بپذیرد یا نپذیرد، اگر بپذیرفت قهراً این‌جا تقیید می‌شود و اگر نپذیرفت این دیگر استدلال ناتمام است.

س: این حرام بودن را ما از خیر که متوجه نمی‌شویم، یعنی اگر با این قطع، مقدمه‌ی خارجیه که حرام بودن بالاخره ممکن است اشکالی داشته باشد، نداشته باشیم از لفظ خیر به حرام بودن نمی‌رسیم....

ج: می‌شود امر حرام خیر باشد؟

س: نه، خير می‌خواهم عرض کنم که خير....

ج: پس این می‌گوید خير باشد، پس می‌فهمیم جایی که خير نیست، یک جاهایی، بعضی جاهایی که خير نیست این حکم اعطاء ثواب را ندارد ولو بلوغ ثواب شده باشد، مفهومش این می‌شود ديگر...

س: یک جاهایی یعنی مواردش که ما می‌خواهیم برویم سراغ موارد خصوصیات بحث کنیم این از خير بودن به آن موارد خاص نمی‌رسیم، این می‌خواهم عرض کنم که موارد خاص می‌توانند...، خير بودن نمی‌توانیم دریاوریم. یعنی ارتباط لفظی باید بین خير و حرام بودن ما باید تصویر بکنیم بعد از این ...

ج: پس آن بیان را توجه به آن بفرمایید، مقدماتش که عرض کردیم، گفتیم از این کلمه‌ی خير در آن روایت چه می‌فهمیم؟ یک مفهومی به دست می‌آوریم آن مفهوم این است که می‌گوید بعضی جاهایی که خير نیست این ثواب، این اعطاء ثواب نمی‌شود ولو بلوغ ثواب شده باشد درست؟ پس یک قضیه‌ی موجهی جزئی‌ی این‌چنینی استفاده می‌شود. حالا می‌گوییم این قضیه‌ی موجهی جزئی‌ی که استفاده می‌شود از آن، قدر متیقنش کجاست؟

س: از... مقدمات خارجی

ج: بله ديگر قدر متیقن این کجاست؟ بالاخره باید یک‌جا باشد که این دارد می‌گوید درست؟ کجاست؟ آن‌جایی است که شارع حرام کرده باشد یا خودش حجت بر حرمتش اقامه کرده باشد. این را نمی‌فهمیم؟

س: از لفظ را منظورم است..

ج: ما لازم نداریم لفظ بفهمیم، مراد را کشف می‌کنیم ديگر چون چنین حرفی را از شارع فهمیدیم، شارع این حرف را به ما زده، گفته من یک‌جاهایی هست که خير نیست ثواب هم نمی‌دهم، همین که این حرف را به ما زد می‌فهمیم این کجاست؟ قدر مسلّمش شاید خیلی جاها باشد ولی قدر مسلّمش کجاست؟ آن‌جایی است که یا می‌دانیم حرام است یا اقامه‌ی حجت بر حرمتش کردیم، اگر نمی‌دانیم هم خودش اقامه‌ی حجت بر حرمتش کرده. حتی آن‌جایی که کاذب است با همین بیان آن در این استدلال آن‌جا هم می‌آید که گفتیم یک بیان ديگری هست که در ضمن بعدی هم می‌آید این بیان برای آن‌جا هم که علم به کذب داریم می‌آید؛ این‌ها مسلّم است که این‌جاها را پس ندارد. این را چون می‌دانیم پس از تحت ادله‌ی، سایر ادله‌ی اخبار من بلغ خارج می‌شود؛ اما شما ممکن است بگویید شاید غير از این‌ها هم یک چیزهای ديگر هم باشد چه جور بر اطلاعات اخبار من بلغ تمسک می‌کنید؟ پس یک اجمالی درست می‌شود. مثل این است که یک دلیلی، یک مطلق را دشته باشید، یک عامی داشته باشید تخصیص بخورد به یک دلیل مجمل، کل آن دلیل از کار می‌افتد ديگر، چون هر جا دست می‌گذاریم نمی‌دانیم الان این شاملش می‌شود یا نمی‌شود. جواب این است که چون این دلیل منفصل است ضربه به ظهور آن دلیل نمی‌زنیم، بله اگر که مخصص ما و یا مقید ما متصل بود و اجمال داشت، اجمال مخصص مجمل یا مقید مطلق سرایت می‌کند؛ اما اگر نه، منفصل است آن‌ها اطلاعاتش منعقد شده، عمومش منعقد شده این حالا یک دلیل منفصلی است اجمال دارد، وقتی دلیل منفصل اجمال داشت به اندازه‌ی قدر متیقن از تحت او خارج می‌کنیم. مثل این‌که گفت اکرم کل عالم، یک دلیل ديگر منفصل آمد گفت لا تکرّم الفساق من العلماء و فاسق مردد

شد بین خصوص مرتکب کبیره یا اعم از مرتکب کبیره و صغیره مردد است؛ این جا فقط مرتکب کبیره را از تحت آن دلیل خارج می‌کنیم چون آن قدر متیقن است، هر کدام از دو معنا مراد باشد این مسلّم است؛ اما در مورد مرتکب صغیره به اطلاعات و عمومات مراجعه می‌کنیم. این جا هم همین جور می‌شود، این جا هم به حکم آن روایتی که می‌گوید «من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر» از این می‌فهمیم که یک چیزهایی است، یک چیزهای غیر خیری است که آن‌ها ولو بلوغ ثواب شده باشد شارع به آن‌ها ثواب نخواهد داد، آن جا وعده نکرده، آن جا اعطاء نخواهد کرد. این را می‌فهمیم می‌فهمیم شارع چنین حرفی را زده، این اجمال دارد، این حالا کجاها هست؟ نمی‌دانیم ولی قدر متیقنش می‌دانیم مرادش از این حرف قدر متیقن آن جایی است که یا حرام کرده حتماً و یا اگر حرام نکرده حتماً درواقع ولی اقامه‌ی حجت بر حرمتش فرموده...

س: باز به همان براهین سابقه این جا قدر متیقن می‌گیریم که یعنی به برهان نقض غرض و این‌ها؟ این برهان‌های قبلی باز در این جا هم مدخلیت دارند دیگر، یعنی چرا ما این را قدر متیقن می‌گیریم؟ یا به برهان نقض غرض یا به برهان.....

ج: نه، لازم نیست آن‌ها را بگوییم ولی قدر متیقن عرفی است...

س: آن‌ها که حداقل می‌توانند باشند...

ج: بله آن‌ها هم اشکال ندارد، به کمک بیابند اشکال ندارد کسی از آن راه هم برود ولی از آن‌ها هم صرف نظر کنیم عرف چه می‌گوید؟ می‌گوید جایی که خودش حرام کرده اگر بنا هست این حکم را نداشته باشد اولی به این که ندهد کجاست؟ اولی به این که ندهد، اگر هرجایی می‌خواهد ندهد اولی به این که این ثواب را ندهد آن جایی است که خودش گفته حرام است...

س: چرا؟ چون نقض ریشه....

ج: نه نه، به این نه ولو به نقض غرض نرویم ولو تعیّد باشد ولی اولی، اگر بنا هست جاهای دیگر ندهد این جایی که خودش حرام کرده اولی به عدم اعطاء هست، چون وقتی حرام کرده یعنی مفسده دارد می‌خواسته انجام نشود، این جا اولی؛ یا هرجایی را نداده باشد این جا نسبت به آن اولی به عدم اعطاء است که خودش اقامه‌ی حجت کرده بر حرمت، پس بنابراین ولو نقض غرض هم توجه به آن نکنیم می‌گوییم هرجا را دیگر بیرون کرده باشد این اولی بالخروج است یا خودش است یا اولی بالخروج است. این که گفته من ندارم یا همین‌ها هست یا اگر غیر این‌ها هست این‌ها اولی نسبت به آن هست، پس حتماً این مراد است....

س: پس قبلی‌ها هم در این جا بیابند اشکالی وارد نمی‌شود چون باز در مقدمات این وارد می‌شوند که یک استظهاری داشته باشیم....

ج: آن از خودشان کفایت می‌کند دلیل دیگر برای چه اقامه کنیم؟ اگر ما نقض غرض توجه بکنیم دیگر حالت انتزاعیه‌ای نداریم که بخواهیم تتمیمش کنیم به این دلیل...

س: چون فرض این است که ادله‌ای مستقل می‌خواهد بر این مدعا بشوید اگر آن هم در این جا مدخلیت داشته باشد باز چون استظهار را سبب می‌شود باز اشکالی ندارد، حالا ولو با آن مقدمات عقلیه باشد...

ج: می‌دانم، می‌گویم آن مقدمات خودش کفایت می‌کند....

س: کفایت که می‌کند اما برای یک مدعا هم می‌توانیم چند دلیل مستقل داشته باشیم...

ج: اشکال ندارد، ولی ما می‌خواهیم بگوییم که توقف بر آن نداریم این بیان آخر که از همه‌ی آن‌ها را غمض عین بکنیم، فرض کنیم نباشد این خودش دلیل آخر، برای خاطر همین که وقتی مولا گفت من یک جاهایی که خیر نیست نمی‌دهم، می‌گویی آن‌جاها یا خود همین‌ها هست همین‌جایی است که حرام کرده و اقامه‌ی حجت بر حرمتش کرده یا اگر چیزهای دیگر هست این اولی به این است که ندهد تا آن‌جاها؛ این‌جا که حرام است و یا اقامه‌ی حجت کرده این اولی از آن‌جاها هست، پس بنابراین این‌ها حتماً مرادش است.

س: همین قدر مسلم می‌تواند حرام‌های واقعی باشد اولوی هم ندارد..

ج: بله؟

س: آن قدر مسلم حرام‌های واقعی است و بر این حرام‌های ظاهری هم هیچ اولوی ندارد که بگوییم که وقتی حرام‌های واقعی هستند....

ج: اولاً حرام‌های واقعی هم اگر باشد این چون خبر واحد را حجت کردیم این را طریق بر حرام واقعی قرار دادیم پس حجت قائم است که این همین است، توجه فرمودید؟ اگر حرام واقعی هم باشد کسی هم بخواهد این‌جور هم محاسبه بکند می‌گوید که این خبر واحدی که می‌گوید این حرام است و شارع حجت کرده این طریق الی الواقع، پس بنابراین ما کاشف از واقع داریم؛ الخمر حرام واقعی را شارع حرام کرده مگر نکرده؟ ببین که گفت این خمر است ثابت می‌شود که آن حرمت واقعی در این‌جا وجود دارد و هکذا بقیه‌ی موضوعات.

س: حاج آقا لسان ادله‌ی تسامح و من بلغ لسانش لسان امتنانی، شبه امتنانی و یا تسامحی است؛ وقتی لسان لسان امتنانی و تسامحی است ما نمی‌توانیم این فرمایش شما را بگوییم اگر جایی حجت داشتیم حجت می‌شود ما اخرج الدلیل ما اخرج یا قدر متیقن؛ چون خود لسان فلسفه‌اش فلسفه‌ی تسامحی است، با ادله‌ی ... ثابت می‌شود و امتنان می‌دهد قطعاً علاقه‌ی خیر واقعی را می‌گیرد پس شرّ واقعی خارج می‌شود یعنی موجه‌ی جزئی قدر متیقن یا سالبه‌ی جزئی که مفهومی باشد به تعبیر دقیق‌تر آن شرّ واقعی است، حالا آن‌جایی که حجت بر خلاف دارم چون لسان، لسان امتنان و شبه امتنان یا تسامح است نمی‌توانیم واقعاً بگوییم قدر متیقن از خروج علی خیر، شرّی که حجت داریم هم هست، ممکن است نه، شارع بگوید من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر، علی شیء من الخیر چه چیز را خارج می‌کند؟ قدر متیقن شرط واقعیت، کما این که خیر... مشکل واقعیت، حالا ممکن است بفرمایید این طریق است، طریقت را چه کار کنیم؟ علمی، جای علم می‌نشیند، می‌گویم لسان، لسان امتنان است.

ج: باشد؛ لسان امتنان منافات

س: قدر متیقن

ج: ادله حجت خبر واحد اطلاق دارد، همه‌ی موارد را شامل می‌شود حتی آن جایی که مولا در مقام

س: ...

ج: بله،

س: من بلغه

ج: نه، نه، اخبار ادله حجیت خبر واحد را داریم می‌گوییم. ادله حجیت خبر واحد که می‌گوید خبر واحد حجت است؛ فرق نمی‌کند چه موضوع

س: شما می‌خواهید به متیقن أخذ کنید نه به حجت، شما می‌خواهید بگویید من، آن سالبه جزئیه که آقای

ج: من با شما مماشات می‌کنم، با ایشان مماشات می‌کنم. ما که می‌گوییم هر دو را می‌گیرد، شما می‌گویید نه، نه، من نمی‌گویم هر دو را می‌گیرد. من می‌گویم آن قدر متیقنش فقط حرام واقعی است، شرّ واقعی است، ما می‌گوییم نه، اعم است؛ هم شرّ واقعی عرف می‌فهمد هم آن که اقام الحجه خود مولا بر این که این حرام است و من نمی‌خواهم. حالا شما بگویید نه فقط شرّ واقعی، فقط حرام واقعی، اگر این گفت می‌گوییم به ضمیمه ادله حجیت خبر واحد که دارد می‌گوید ادله حجیت خبر واحد چه می‌گوید؟ می‌گوید این‌ها مثبت احکام من هستند، مثبت موضوعات احکام من هستند. در همه موارد، این دارد اثبات می‌کند دیگه، وقتی خبر واحدی قائم شد دارد می‌گوید این شرّ واقعی است.

س: امتنانش... تا سایر موارد باقی می‌ماند

ج: همه جا نه، همین جا

س: نه، منظور این است که اگر می‌گوییم امتنانی است مواردی از امتنان باقی می‌ماند آن دلیل

ج: تمام احکام، «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ» (آل عمران/164) همه‌ی احکام الهی منت است. همه‌ی احکام، پس شما بگو خبر واحد در این‌ها حجت نیست؟ منت بودن که باعث این نمی‌شود که

س: نه، نه، منت خدا به هدایتش هست، به این است که این کار

ج: در احکام هم منت گذاشته،

س: فرض این تسامح در حجیت است اصلاً، این اولاً می‌خواهد تسامح را درست کند

ج: نه، تسامح را نمی‌خواهد درست کند. این را اشتباه نکنید. تسامح در ادله، این تسامحی که می‌گفتند برای خاطر این بود که آن‌ها خیال می‌کردند مفاد اخبار من بلغ جعل حجیت برای خبر ضعیف است برای اثبات سنن؛ مستحبات و مکروهات و این‌ها، این حرف که ابطال شد، پس ما دلیلی بر تسامح در ادله سنن نداریم، نهایت چیزی که داریم این است که شارع وعده فرموده که من ثواب‌هایی که به شما می‌رسد این ثواب‌ها را می‌دهم ولو این که در واقع نبوده، ولی حالا این آقا گفته من به شما می‌دهم، به چه داعی؟ گفتیم داعی آن هم ممکن است احتیاط باشد و این که یک تدبیری باشد برای این که آن

مستحبات واقعی از دست نرود این هست مثلاً. حالا شارع در این جا می‌گویم این که فرموده است علی شیء من الخیر، این یک مفهومی پیدا می‌کند از این مفهوم هم می‌توانیم به نحو موجه تعبیر کنیم، هم به نحو سالبه. موجه‌اش این می‌شود انتفاء این حکم در جایی که این قید نباشد. این می‌شود موجه، سالبه‌اش این است که یک جاهایی حکم نیست. این چون این قضیه موجه یا این سالبه اجمال دارد فی الجمله، از یک قدر متیقن دارد، به واسطه آن قدر متیقن تقیید می‌کنیم اطلاقات ادله دیگر را و اگر بگویید که آن.... آن قدر متیقن اگر گفتید دائره‌اش وسیع است؛ هم شر واقعی، هم حرام واقعی، هم حرام ظاهری؛ حرام ظاهری هم یعنی آن که مولی خودش دلیل بر حرمتش اقامه کرده و گفته است، اگر گفتید هر دو را می‌گیرید فیها و نعم، اگر گفتید نه فقط حرام واقعی را می‌گیرد، جواب این است که به ضم ادله حجیت خبر واحد باز موضوع تمام می‌شود بنابراین باز مشمول اخبار من بلغ نخواهد بود.

مورد آخر:...

س: حاج آقا این روایاتی که ... آن‌ها را چه کار بکنیم؟

ج: تقیید می‌کنیم دیگه، با این روایت خواستیم بقیه را تقیید بکنیم.

س: بقیه هم حتماً من الخیر هستند و الا نمی‌توانیم...

ج: نه نه، بقیه من الخیر نیستند، بقیه به واسطه این تقییدی که این جا می‌خورد این مورد حرمت از تحت آن‌ها خارج می‌شود و چون دلیل منفصل است گفتیم اجمال سرایت به آن‌ها نمی‌کند.

س: استاد آن جایی که به ذات امر می‌خورد گویا موضوع خودش را خیر قرار می‌دهد پس ما باید احکام متعارضین را بار کنیم، کاری به این جا ندارد.

ج: چرا؟

س: وقتی به ذات امری می‌خورد گویا اخبار من بلغ موضوع خودش را خیریت قرار می‌دهد، می‌شود شیء علی خیر...

ج: آن روایت دارد خیر دارد قرار می‌دهد پس مفهوم پیدا می‌کند، مفهوم که پیدا کرد این‌ها را تقیید می‌کنیم. همین.

و اما مورد آخر که گفته می‌شود این هم مشمول اخبار من بلغ نیست، جایی است که در قبال این خبری که دال بر ثوابی است بر یک عمل، یک روایت معتبر دیگر می‌گوید این عمل مکروه است، نمی‌گوید حرام است، این می‌گوید مکروه است. آیا در این جا باز جایی که خبر معتبر داریم که این عمل مکروه است این مشمول اخبار من بلغ می‌شود یا نه؟ اگر به برهان نقض غرض توجه بکنیم باید بگوییم مشمول اخبار من بلغ نیست، چون مقصود از جعل کراهت تشویق ناس هست بر اجتناب، بر انتفاء بر انجام ندادن، پس غرض از کراهت ولو به اندازه حرمت نیست اما غرض مولی از جعل کراهت این است که مردم انتفاء بجویند، آن وقت بیاید بگوید که اگر ثوابی این جا گفتند من آن ثواب را به شما می‌دهم، این که دارد تشویق می‌کند به... و خودش می‌داند اگر قصدش هم تشویق نباشد می‌داند مردم تشویق می‌شوند به چی؟ به انجام و این خلاف آن غرضی است که از جعل

آن کراهت دارد. پس بنابراین.... این جا این بیان را توجه کنید، این تکلمه‌ای است که آن نغض غرضی هم که در دلیل قبل گفتیم با این تکمله تکمیل بشود. وقتی این نغض غرض پیدا می‌شود یا می‌گوییم این خودش قرینه می‌شود بر این که از اخبار من بلغ موارد قیام دلیل بر کراهت و حرمت اراده نشده، این خودش قرینه لبیه که تقیید می‌کند اخبار من بلغ را به آن موردی که اقامه دلیل بر حرمت و اقامه دلیل بر کراهت نشده باشد. دلیل معتبری بر این دو تا نداشته باشیم، چرا؟ چون بخواهد آن اطلاق را داشته باشد حتی این موارد را بگیرد، نغض غرض آن‌ها لازم می‌آید. پس این قرینه لبیه می‌شود بر این که اخبار من بلغ مقید است لَبَّاً ولو لفظاً مولى تقیید نکرده ولی لَبَّاً مقید است. یا این را می‌گوییم، یا می‌گوییم آن خبر واحدی است، اخبار من بلغ خبر واحدی است دارد می‌گوید این جا که بلغ علیه الثواب، من ثواب را می‌دهم، این هم یک خبر واحدی است دارد می‌گوید این جا مکروه است پس ثواب را نمی‌دهد چون غرض لازم می‌آید اگر مولى بخواهد ثواب بدهد، نتیجه این‌ها چه می‌شود؟ تعارض می‌کنند. تعارض که کردند تساقط می‌کنند، تساقط که کردند پس این مورد را ما نمی‌توانیم بگوییم مشمول اخبار من بلغ می‌شود ولی اگر کسی این راه را برود نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که در فقه فتوا به کراهت هم در مورد نمی‌تواند بدهد. اگر آن بیان اول را بگوییم بله فقیه فتوای به کراهت را می‌دهد و می‌گوید مشمول اخبار من بلغ این جا نیست، آن ثواب به شما داده نمی‌شود، اما اگر راه دوم را برود حتی فقیه دیگر فتوای به کراهت هم نمی‌تواند بدهد چون دلیل کراهت با آن دلیل معارضه کرد تساقط کرد، پس مستند برای فتوای به کراهت هم دیگر وجود ندارد. بنابراین ما از برهان نغض غرض به دو شکل می‌توانیم استفاده بکنیم؛ اگر به شکل اول استفاده کردیم و گفتیم این قرینه می‌شود بر تقیید لبَّی اخبار من بلغ، نتیجه این می‌شود که سر ادله دال بر کراهت سالم از معارض می‌ماند و فتوای به کراهت داده می‌شود، اگر تقریب دوم کسی بگوید، بگوید نه چنین تقییدی نمی‌آید، آن وقت می‌گوید این دو تا دلیل نسبت به مورد وارد دو تا حرف متناقض دارند می‌زنند، این عمل خاص؛ آن دارد می‌گوید که فلان ثواب برای آن داده می‌شود؛ اخبار من بلغ می‌گوید فلان ثواب داده می‌شود به خاطر آن که یک خبر ضعیفی آمده گفته این ثواب دارد، این روایت هم دارد می‌گوید این مکروه است، مکروه باشد با ثواب جمع نمی‌شود که شارع بگوید ثواب می‌دهم. پس یا آن حرف درست نیست یا این حرف درست نیست، یا آن مطلب از شارع صادر نشده یا این مطلب صادر نشده قهراً تعارض می‌کنند، تعارض که کرد هر دو تساقط می‌کند، پس فتوا به کراهت آن عمل هم دیگر نمی‌تواند داده بشود. و لکن الظاهر این است که اولی درست است.

س: این جا ترجیحی وجود ندارد؟

ج: نه چه ترجیحی وجود دارد.

س: منت باشد ...

ج: این‌ها نه، چون منت هم باشد با هم سازگار نیستند.

س: این‌ها شرایط ... ضعیف است،

ج: نه نه، چون اخبار من بلغ که صحیح است، آن‌ها موضوع برای اخبار من بلغ درست کرد، پس اطلاق اخبار من بلغ با آن تعارض می‌کند نه آن خبر ضعیف، آن خبر ضعیف موضوع برای خبر من بلغ درست کرد، حالا خبر من بلغ دارد می‌گوید آن ثواب را من می‌دهم که آن

خبر ضعیف گفت. خود خبر من بلغ که سندش تمام است، حجت است، آن موضوع برای آن درست کرد. اطلاق خبر من بلغ با آن روایتی که می‌گوید این مکروه است، این دو تا درگیر می‌شوند، بنابراین به تعارض تساقط می‌کنند، اطلاق تساقط می‌کند نه کل اخبار من بلغ، اطلاقش نسبت به این مورد تساقط می‌کند با آن... و لکن ظاهر همین طور که عرض کردم این است که در عرف می‌گویند بلغ اخبار من بلغ جایی نیست که شارع چنین حرف‌هایی زده باشد، آن جاها که نمی‌آید این حرف را بزند، این که روشن است هیچ عاقلی نمی‌آید این کار را بکند؛ از یک طرف بگوید که این مکروه است یا بگوید حرام است، یا خبری را که دال بر حرمت است یا وجوب است اقامه بکند بگوید حجت است، از این طرف بیاید بگوید من ثواب می‌دهم، این دو تا با هم نمی‌سازد. پس از اول ضیق فم الرکیه هست و این اخبار من بلغ به این قرینه لبیه مقید خواهد بود.

س: حاج آقا چرا ظاهر، تقریر اول را فرمودید؟

ج: بله؟

س: فرمودید ظاهر تقریر اول است چرا ظاهر آن است؟

ج: توضیح دادم برای این که در عقول انسان‌ها این است که شارع نمی‌آید کاری بکند... با اخبار من بلغ نمی‌خواهد کاری بکند که نقض احکام او بشود، نقض جعل حجیت او بشود، چون این همراه این کلام است، این یک مطلب عقلی است که همراه کلام است، کلام محفوف به آن هست پس آن را تقیید می‌کند که این که دارد می‌گوید در جاهایی دارد می‌گوید که نقض غرض او لازم نیاید.

س: حاج آقا برعکس...

ج: این جور بگویم تعارض می‌شود دیگه.

س: نه، همین نقض غرض را از این می‌پذیرید از آن طرف هم می‌شود گفت.

س: یعنی اخبار دال بر کراهت می‌رود کنار، آن دال بر کراهت ساقط می‌شود به جای اطلاق اخبار من بلغ...

ج: چرا آن ساقط می‌شود؟ ترجیح بلامرجح است، شما می‌دانید یا این حرف درست نیست یا آن حرف درست نیست، بگویم این می‌رود کنار؛ ترجیح بلامرجح است، بگویم آن خصوصاً می‌رود کنار؛ ترجیح بلامرجح است.

س: شما می‌فرمایید عرف می‌گوشد شارع از اول می‌آید این جوری صحبت نمی‌کند که تعارض بشود پس از همان اول اخبار من بلغ را در این جا نفرموده، حالا یکی می‌گوید نه، اتفاقاً اخبار من بلغ می‌فهماند که شارع نمی‌خواسته از اول که اخبار دال بر کراهت را گذاشت نمی‌خواست این جا را بگیرد...

ج: همان، پس بیان اول است دیگه، بیان اول همین را می‌گوید، بیان اول می‌گوید به دلیل این قرینه عقلیه که شارع با اخبار من بلغ نمی‌خواهد نقض اغراض خودش را بکند، پس می‌فرماید من بلغ ثواب علی عملی فعلمه فله اجر ذلک، یعنی فله اجر ذلک در جایی که این دادن من موجب نقض اغراض من نشود، پس بنابراین اطلاق ندارد اخبار من بلغ بر آن

جایی که نقض غرض او می‌شود، کجا نقض غرض او می‌شود؟ این جا که حرام است، این جا که مکروه است، نمی‌گیرد اصلاً. اما اگر بگوییم نه، به این کسی توجه نکند قهراً چه می‌شود؟ بگوید آقا این مطلب در حدی نیست که مقید لبی باشد برای اخبار من بلغ.

س: ... نقض غرض را دو جور می‌شود رفع کرد؛ یکی این است که بگوییم شارع از همان اول، اخبار من بلغ را ناظر به این موارد فرموده، یکی این که بگوییم اتفاقاً اخبار من بلغ را مطلق فرموده که بگوید حتی اخبار دال بر کراهت هم من می‌خواهم با این اخبار من بلغ وارد بکنم. هر دو تا می‌شود؟

س: یعنی غرض را دومی گرفتند، غرض را من بلغ می‌گیرند نه غرض را کراهت.

س: حاج آقا یعنی می‌گویند اطلاق کراهت نسبت به افرادی که بلوغ ثواب شده را شامل نمی‌شود بلکه فقط کراهت نسبت به کسانی است که بلوغ ثواب‌شان نشده.

ج: این که اطلاق دارد.

س: چرا دیگه، این جا آخر دو تا اطلاق داریم، کراهت اطلاق دارد، من بلغ هم اطلاق دارد. کراهت که خاص نیست که بگویید نمی‌شود، کراهت نسبت به افرادی که بلوغ ثواب نشده ثابت است، من بلغ فلسفه‌اش اقتضاء می‌کند که ادله‌ای که کراهت دارد از اول جعل نشده، این جوری بگوییم؛ کراهت هم اطلاق دارد، هم من بلغ را می‌گیرد...

س: ...

س: حاج آقا کدام وارد بر کدام حساب می‌شود؟

ج: در مورد اخلاق من بلغ ما چنین قرینه عقلیه‌ای نداریم این در مورد ادله کراهت، ان می‌گوید این مکروه است، آن می‌گوید این کار مکروه است حالا سواء این که بلوغ ثواب بشود به خیر ضعیف یا بلوغ ثواب نشود به خیر ضعیف....

س: اطلاق دارد یا ندارد آخر؟ اطلاق اخلاقی دارد یا ندارد؟

ج: دارد.

س: پس من بلغ هم اطلاق افرادی دارد، نسبت به ...

ج: پس در مورد اجتماع با هم تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند.

س: این دومی است. اولی که می‌فرمایید الظاهر این است، به این قرینه ظاهر را ... / نکرد حاج آقا که این ور هم اطلاق دارد.

ج: ندارد.

س: ...

ج: این طرف که چیز عقلی ندارد، این طرف چیز عقلی وجود ندارد.

س: شما نقض غرض می‌فرمایید...

ج: ببینید قرائن عقلیه لبیه، هر عاقلی می‌فهمد نقض غرض قبیح است، هیچ عاقلی نقض غرض خودش را نمی‌کند.

س: ...

س: ...

ج: این که نقض غرض آن را نمی‌کند که، آن که می‌گوید مکروه است که نقض غرض آن را نمی‌کند، ... علیرغم این که مکروه کرده ثواب را می‌دهد، آن که نقض غرض نمی‌شود که، اما ثواب بدهد نقض غرض او می‌شود.

س: ثواب بعث است، چطور نقض غرض...

ج: ثواب که بعث نیست.

س: خودتان فرمودید.

ج: می‌گوید من ثواب را می‌دهم، من گفتم مکروه است، مکروه هست ولی ثواب را می‌دهم، پس بنابراین اگر کراهت را جعل بکند بگوید این مکروه است و آن طرف ثواب بدهد از اخبار من بلغ که نقض غرض نمی‌شود، می‌خواهد سیادت و آقای خودش را نشان بدهد، بگوید با این که مکروه است من دادم. اما از این طرف کراهت را چرا جعل کردی؟ برای این که نکنند، بیاید بگوید اگر انجام دادید پاداش به شما می‌دهم، ثواب می‌دهم، آن نقض غرض این را می‌کند، اما این که نقض غرض آن را نمی‌کند که بخواهد آن را تبلیغ بکند به واسطه این.

س: این نقض غرضی که شما می‌گویید با این بیان که دیگر نقض غرض نمی‌شود، کراهت است اما نقض غرض نیست چون من از باب کرامت و آقای می‌خواهم ثواب بدهم.

ج: این جا چرا، کرامت و آقای در جایی که می‌خواهی آن جا انجام نشود کرامت و آقای درست نیست.

س: ...

ج: دیگر کفایت مذاکرات است دیگر، کلّ علی مسلکه و فرده.

پس بنابراین این هم تمام شد، این تنبیه تمام شد، تنبیهی که فردا می‌خواهیم عنوان بکنیم ان شاء الله که دیگر آخرین تنبیه است در باب، این و یک تنبیه دیگر، تنبیه اولی که می‌خواهیم مطرح کنیم این است که آیا فتوای فقیه مشمول اخبار من بلغ هست یا نیست؟ این یک تنبیه، تنبیه بعد که آخرین تنبیه است این است که فقیه در مقام بیان این حکم برای مقلدینش چه شیوه‌ای را باید اتخاذ کند، به چه شیوه‌ای باید این مطلب را بگوید تا اینکه خلاف واقع نگفته باشد، افتراء علی الله نزده باشد، افتراء به جهل مردم نکرده باشد. این دو تا تنبیه آخری است که بعد که این تمام شد وارد تنبیه بعد خواهیم شد که در کفایه ذکر کرده است که برای شبهات موضوعیه باشد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين

